



بررسی عقاید و نظرات حکیم ناصر خسرو قبادیانی در باب شعر و شاعر، سخن و سخنوری

شراره الهامی

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد سنندج

رضا برزویی

عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد سنندج

میترا عذیری^۱

دانش آموخته کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد سنندج
آموزش و پرورش دانشگاه سمنان

تاریخ پذیرش: ۹۱/۱۲/۸

تاریخ دریافت: ۹۱/۳/۲

چکیده

یکی از وجوه بررسی آثار سخنورانی که به مدد توانایی قریحه و استعداد ذاتی خود، مبدع تحوّل و نوآوری خاصی در شیوه و سبک شعر فارسی شده‌اند

1. Email: ozeiri_m@yahoo.com

آراء و افکار این اندیشمندان در مقوله‌ی چگونگی شعر و شاعر و منزلت و ارجمندی سخن و سخنور می‌باشد که در آثارشان به ارائه‌ی باورها و عقاید خود در این باره پرداخته‌اند و این کار می‌تواند ضمن فراهم کردن نگرشی تازه در درک گفته‌های آنان، زمینه‌ی لازم را جهت آشنایی با مبانی اصول نقد ادبی رایج در عهد زندگی این گویندگان فراهم آورد، زیرا توصیفات این بزرگان از شعر و سخن نیک و تعاریفی که در خصوص وجوه برتری شاعران و سخنوران به همراه توصیه‌ها و رهنمون‌هایی که متذکر شده و ارائه کرده‌اند، معیار و موازین تمایز شعر و سخن نیک از سخن سست و ملاکی در شناخت شاعر و سخنور توانمند محسوب می‌شده است که در واقع، نشان دهنده و بیانگر اصول نقد ادبی در پیشینه‌ی ادبیات فارسی بوده و ثابت می‌کند که علی‌رغم ادعای برخی، نقد ادبی به اشکال متعددی از جمله مواردی که ذکر خواهد شد از دیرباز در میان ادبا و شعرای فارسی‌گو شناخته شده و رایج بوده است و از فواید این بررسی نیز محسوب می‌گردد.

حکیم ناصر خسرو قبادیانی، از جمله سخنوران مطرح و صاحب سبکی است که با اتکا به توان و قریحه‌ی قدرتمند شاعرانه‌ی خود، توانسته است حرکتی تازه و تحوّل‌ی عظیم در شعر فارسی ایجاد کند و با نگاهی تازه در باب زبان و ارتباط آن با هستی و انسان، تعبیرات عمده‌ای را در دستگاه ادراکی و ادبی شاعران و سخنوران به وجود آورد و مکتب ادبی خاصی را در نحوه‌ی نگریستن به منزلت شعر و هدف سخنوری، پی افکند که نام‌آور نی چون: سنایی، نظامی، مولوی، عطار و... از ارائه دهندگان مکتب او در زمینه‌ی تعالی بخشیدن به جایگاه سخنوری، به شمار می‌آیند.

پژوهش حاضر بر این استوار است که باورها و اندیشه‌های ناصر خسرو را در باب شعر، سخن، شاعری و سخنوری در قالب توصیفات، توضیحات و توصیه‌های وی در این خصوص، از زوایای مختلف، مورد بررسی قرار دهد و مهم‌ترین اصول مبتنی بر نقد ادبی را از دیدگاه او معرفی نماید.

کلید واژه‌ها: ناصر خسرو، شعر و سخن، شاعر، نقد ادبی.

مقدمه

ناصر خسرو در سروده‌هایش با نگاهی تازه به مقوله‌ی زبان، سخن، شعر و همچنین ارتباط آن با هستی و انسان، اندیشه‌ای جدید را پی افکنده است تا اهمیت سخن در وجود انسان و جایگاه وجودی بشر - به عنوان برترین و بهترین سخنور ناطق - در دنیا و نیز جایگاه جهان هستی را با ایزد، بیان و معرفی کند، وی توانست با ارائه‌ی عقایدی بکر و تازه، موفق به انداختن طرحی نو در مقوله‌ی شعر و سخن گردد که تکوین این شیوه‌ی نگاه در ذهن وی و تدوین آن در آثار منظوم و منثورش، سر آغاز یک جریان تازه‌ی نقد شعر و ادب در ادبیات و فرهنگ ایران زمین گردید.

در این شیوه‌ی نوین و از دید مکتب تازه‌ی ناصر خسرو، برای نخستین بار، هیأت انبوهی از عبارات و اصطلاحات زیبا و متعدد در باب شعر و شاعری، مطرح شد و در ارتباطی مستقیم و یکپارچه با خودآگاهی، خدا آگاهی، جهان بینی و انسان‌شناسی قرار گرفت.

از نظر ناصر خسرو، سخن، قلمرو معنایی بسیار عمیق و وسیعی را در بر می‌گیرد و رأس کلام به خالق متصل شده و جایگاهی آسمانی می‌یابد و از خالق به جهان و انسان منتقل می‌گردد. گام نهادن در این راستا، مبنا و معناهایی از حقیقت سخن و قدرت ناطقه را در ذهن‌ها می‌نمایاند و باب‌های تازه‌ای از علم در سینه‌ها می‌گشاید که به درک «سخن صنع» رسیده و در نهایت به این بصیرت ناب می‌رسد که کلمه و سخن، مظهر ایزد و خالق در جهان هستی است.

این شیوه‌ی تحلیل سخن، رهیافتی بسیار تازه و بکر در فکر و فرهنگ ایرانی بود که از پی خود، غالب بزرگان پارسی گو را به سوی خود کشاند و کمتر سخنور، متفکر و صاحب نظر ادبی (با گرایش حکمی و عرفانی) را می‌توان دید که از کمند جاذبه‌ی این اندیشه، رها بوده و به نحوی از انحاء، زیر نفوذ این مجموعه اسرار، قرار نگرفته باشد.

در این مقاله تلاش شده است تا مهم‌ترین اصول و مبانی تفکرات ناصر خسرو و چگونگی نگاه وی به مقوله‌ی سخن و سخنوری، در قالب عناوین ذیل معرفی، بررسی و تجزیه و تحلیل گردد:

(۱) عوامل برتری جایگاه کلام در اندیشه‌ی ناصر خسرو: مشتمل بر زیر مجموعه‌های الف: ارتباط کلمه و سخن با ایزد و باری ب: سخن‌گویی صنع و جاندار انگاری جهان هستی و اعتقاد به معرفت شهودی ج: آسمانی بودن شعر (شعر و شرع) ۲) توصیفات سخن و شعر ۳)

سخنان خردبار و حکیمانه (۴) شعر اجتماعی

پیشینه‌ی تحقیق

کتب و مقالاتی که در باره‌ی ناصر خسرو و اشعار و افکار وی تألیف شده است، فراوان و متعدّد است که برخی از مهمترین آن‌ها معرفی خواهد شد، با این اشاره که در هیچ یک از این آثار، بررسی و تحقیقی به تفصیل، مشابه با آنچه در این مقاله مورد بحث قرار گرفته شده، صورت نگرفته است. هرچند که ممکن است در چند اثر از میان آنان، مختصری در باب نحوه‌ی آراء و عقاید ناصر خسرو در خصوص سخن و شعر ارائه شده باشد.

- «تحقیقی در احوال ناصر خسرو قبادیانی»، کتابی است به اهتمام عزیزالله علیزاده که در سال ۱۳۶۲ توسط انتشارات فردوس به چاپ رسیده که این کتاب در اصل، دیباچه‌ی دیوان ناصر خسرو است که مرحوم تقی‌زاده در سال ۱۳۰۵ منتشر کرده و شامل اسم و رسم و مولد و نسب شاعر، جوانی و تحصیلات علمی، مسافرت، تحول، بازگشت به وطن، اعلام عقاید دینی، تبعید و معرفی عقاید و افکار شاعر است.

- کتابی دیگر که در باره‌ی عقاید و اندیشه‌های فلسفی ناصر خسرو، مباحث سودمند و مفیدی را ارائه کرده است، «فلسفه‌ی اخلاقی ناصر خسرو و ریشه‌های آن» نام دارد. نویسنده‌ی آن محقق‌ی از سرزمین پاکستان با نام فیروز شیرزمان می‌باشد که این اثر را در سال ۱۳۷۱ توسط مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان به چاپ رسانده است. این کتاب، منبع مناسبی برای آشنایی با اصول فلسفی در سخنان ناصر خسرو و معرفی ریشه و خاستگاه این اصول است.

- اثر نسبتاً مفید و متناسب با موضوع این مقاله - اما با بسی تفاوت - کتابی است با عنوان «پاره سمرقند» یا بازشناخت حکیم ناصر خسرو قبادیانی به راهنمایی آثارش که توسط رحیم مسلمان قبادیانی در سال ۱۳۷۸ توسط انتشارات دفتر نشر فرهنگ اسلامی سال ۱۳۷۸ به چاپ رسیده است. در این کتاب ۱۹۲ صفحه‌ای، بجز بخش پایانی کتاب که مشتمل بر نیمی از حجم اثر و معرفی برخی از منابع احوال و آثار ناصر خسرو مختص می‌باشد، مباحثی نیز در خصوص معرفی درون‌مایه‌ی شعر از منظر ناصر خسرو، اولویت لفظ یا معنی در نظر شاعر و بینش و ارزیابی ناصر خسرو از اشعارش نیز ارائه شده است.

- کتاب «تحلیل اشعار ناصر خسرو»، تألیف مهدی محقق، انتشارات دانشگاه تهران، سال

۱۳۶۸، چاپ پنجم. حاوی نکاتی است در مورد احوال و افکار شاعر، معرفی اقتباسات وی از آیات، احادیث، امثال و اشعار عرب و شرح پاره‌ای از ابیات مشکل دیوان که در پیوست‌های کتاب، مباحثی چون علوی بودن شاعر، چهره‌ی دینی او و... ارائه شده است.

- اما درباره‌ی ناصر خسرو و افکار و اندیشه‌های او مقالات زیادی نیز منتشر شده که مجموعه‌ای از برترین آن‌ها، عبارت است از مقالاتی که در کنگره‌ی جهانی ناصر خسرو ارائه شد و در سال ۱۳۵۵ توسط انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد با عنوان «یاد نامه‌ی ناصر خسرو قبادیانی» چاپ گردید و شامل مقاله‌هایی همچون: «پیوند فکر و اندیشه در نزد ناصر خسرو» از محمدعلی اسلامی ندوشن به همراه مقالاتی دیگر از افرادی همچون؛ ایرج افشار، احمد اقتداری، مهدی محقق و... می‌باشد.

مهم‌ترین اصول و مبانی تفکرات ناصر خسرو و چگونگی نگاه وی به مقوله‌ی سخن و سخنوری:

عوامل برتری جایگاه کلام در اندیشه‌ی ناصر خسرو

جایگاه کلام و سخن در دستگاه فکری ناصر خسرو^۱ مرتبه‌ای بسیار والا دارد که می‌توان برای اثبات این والایی و ارج و منزلت سخن در اندیشه‌ی او، چندین عامل و دلیل را برشمرد که عمده‌ترین آن‌ها عبارتند از:

الف) ارتباط کلمه و سخن با ایزد و باری.

ب) سخن‌گویی صنع و جاندار انکاری جهان هستی و اعتقاد به معرفتِ شهودی.

ج) آسمانی بودن شعر (شعر و شرع)

الف) ارتباط کلمه و سخن با ایزد و باری

در نظریه‌ی اسماعیلیه، «خداوند که اغلب با تعبیر ایزد یا باری از آن یاد می‌کنند از طریق تعقل محض در ذاتِ خویش، کلمه را خلق کرده است و در عالم هستی، نمودی هم ذاتِ کلمه یافته است، آنچنانکه بدون کلمه، باری نیست و بی وجود ایزد، کلمه وجود نخواهد داشت، پس این جهان، حاصل تعین باری است و انسان، نتیجه‌ی تعین جهان و خرد. بنابراین حاصل تعقل انسان و شروع جهان از ایزد است و بازگشت آن نیز در هیأت خرد، باز هم به باری برمی‌گردد» (برتلس: ۱۳۴۶، ۱۲۵). و «خردمند داند که میان کلمه و هویت باری سبحانه، میا نجی نباشد، از

بهر آنک او خود میانجی نخستین است و اگر در بود آوردن او میانجی بودی، او خود نخستین نبود و نخستین هست نبود، پس کلمه بی میانجی به هست آمد. (ناصر خسرو: ۱۳۶۳، ۵۱).

پس از آن، فیض وجود باری (کلمه) در ابداع، یعنی عقل هویدا شد و به تبع آن، تمام صور هستی با فرمانی در نمود و شکل «کن» پدیدار گشت، ناصر خسرو در این باره می نویسد: «وجود عالم با آنچه اندروست، به امر خدای است و آن را ابداع گفتند که آن یک سخن بود به دو حرف و آن را کن گفتند و معنی این قول آن بود کز امر باری، عقل اول پدید آمد که امر بدو متحد شد و این به مثل، سخنی گشت به دو حرف که خود عالم با هر چه اندر اوست از آن دو حرف پدید آمد... و دلیل شد بر آنک آغاز وجود امر بود و سخن بود. آن کن بود که هم امر است و هم سخن است. بل قول است، چنانک نخست امر بود و آن سخنی بود. به آخر نیز، مردم سخن گوی و امرپذیر آمد» (جامع ناصر خسرو: ۱۳۶۳، ۷۷ و ۷۸). در آیات قرآنی هم آمده است که خداوند خلقت را با «کلمه» و با لفظ «کن» آغاز کرد و اراده‌ی الهی بر آفرینش و خلقت با سخن، تعلق گرفت: «أَمَّا أَمْرَةٌ إِذْ أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (یس: آیه ۸۲).

ناصر خسرو در این باره می گوید که لفظ «کن» اگرچه دارای دو حرف است، اما حاصلی بسیار همچون مخلوقات گوناگون را در پی دارد و مخلوقات یا موالید ثلاثه (فرزندان سه گانه) که عبارتند از جماد و نبات و حیوان (و حیوان ناطق یا انسان)، همگی زاده‌ی آن سخن هستند؛ بدینسان که انسان را باید اصل آن کلمه (کن) به حساب آورد و همان گونه که این کلمه از دو حرف ساکن و متحرک ساخته شده است، دو گروه دیگر از مخلوقات یعنی جماد و نبات را باید همچون دو حرف تشکیل دهنده‌ی آن دانست، ضمن آنکه بایست انسان را خوبترین سخن ایزد در میان کائنات، تصور کرد:

تخم ما بی گمان سخن بوده است	خوبتر زین کسی نداد نشان
نه سخن، کمتر از یکی باشد	نه بگوید کم از دو حرف، زبان
یک سخن با دو حرف خویش، چنانک	خرد و جان ز وحدت یزدان
این جهان هم بدان سخن ماند	حرف او ساکن است یا جنبان
وان سخن را مثل به مردم زن	حرف ها را نبات یا حیوان
آن سخن خود نه چیز و حرفش چیز	چیزها را حروف او بنیان
وانچه او از سخن، پدید آمد	به سخن باشدش بقا و توان
به سخن، مردم آمده است پدید	به سخن، جان او رسد به جان

سخن اول، آن شریف خرد سخن آخر، آن عزیز قران
 سخنت اول و سخنت آخر سخنی خوب شو در این دو میان
 (دیوان، ۱۳۸۸: ۲۴۰)

حقیقت غایی کلمه نیز بر اساس تفکر ناصر خسرو در وجود آدمی خود را نشان می‌دهد و همان‌گونه که کلمه در وجود باری به تعین در می‌آید، کلمه‌ی باری نیز در وجود آدمی است که عینیت یافته است: «روح ایزدی کلمه است و آدم نیز ناطقی است و اندرو کلمه باری سبحانه باشد» (ناصرخسرو: ۱۳۷۳، ۵۳). و به همین خاطر است که او وجود انسانی را دو سویه و متشکل از دو بُعد مادی و روحانی می‌داند که بهترین کلمه و نوشته‌ی باری تعالی را پیدا می‌سازد. یک سوی او مجرد و روحانی و سوی دیگر، ترکیبات مادی و مرکب که شایستگی دریافت سخن را می‌یابد:

سخن، شریف‌تر و بهترست سوی حکیم ز هرچه هست در این ره‌گذار بی معنی
 بدین سخن، تو شده‌ای رئیس جانوران بدین فتادند ایشان به زیر بیع و شری
 سخن ز جمله‌ی حیوان به ما رسید چنانک ز ما به جمله به جان رسید نبی به نبی
 سخن نهان ز ستوران به ما رسید چو وحی نهان رسید ز ما زی نبی به کوه حری
 (دیوان، ۱۳۸۸: ۴۶۷ و ۴۴۸)

چنان که در وجود مریم علیه‌السلام این دو پیوند به بهترین صورتی در هم آمیخت و کلمه الله (مسیح) را پدید کرد (ناصرخسرو: ۱۳۷۳، ۵۳). کلمه‌ای که هم زنده بود و هم زندگی می‌بخشید:

خدای ما سوی ما نامه‌ای نوشت شگفت نوشته هاش موالید و آسمانش سحی
 شریفتر سخنی مردم است، کاین نامه ز بهر این سخنان کرد کردگار، انشی
 سخن که دید سخن‌گوی و عالم و زنده؟ چنین سزد سخن کردگار خلق، بلی
 رسول، خود سخنی باشد از خدای بر خلق چنان که گفت خداوند خلق درعیسی
 (دیوان، ۱۳۸۸: ۴۶۸)

مسئلاً باید پذیرفت که تدوین چنین سیستم هم‌ساز و پیچیده‌ی فکری در بینش اسماعیلیه از آن متفکران و داعیان بزرگ ایرانی، همچون ناصر خسرو است (دفتری: ۱۳۸۰، ۱۰۸). و همه‌ی آدمیانی هم که بتوانند با بهره از خرد و آگاهی به درک معانی این کلمات برسند، از جانب ایزد، توان زنده‌مانی و زندگی بخشی خواهند یافت و چنین انسان‌هایی می‌توانند با سخن و نطق، شریک سرمدیت ایزد شده و بسان او، کتابش را جاودان سازند:

جانت به سخن، پاک شود زانکه خردمند از راه سخن، برشود از چاه به جوزا

زنده به سخن، باید گشتنت، ازیراک
 مرده به سخن، زنده همی کرد مسیحا
 پیدا به سخن باید ما نندن که نماندست
 در عالم، کس بی سخن پیدا، پیدا
 (دیوان، ۱۳۸۸: ۵)

ب) سخن‌گوییِ صنع و جاندار انگاری جهان هستی و اعتقاد به معرفتِ شهودی

ناصر خسرو در طرح نظریه‌ی ادبی خویش، رکن تازه‌ی دیگری را بنا می‌نهد که پیش از وی هیچ‌گونده‌ای به بیان آن نپرداخته بود؛ او طبیعت و افلاک را سخنگو و دارای زبان و هوش می‌داند و از نظر او، همه‌ی آفریده‌ها هوشیارانه در کار درک و فهم همدیگرند و هریک به حسب مرتبه‌ای که دارند برای مادون خویش، زبان و برای مافوق خود، گوشند. چنانکه مثلاً جسم آدمی برای جان و نفسش، نوشته و نامه‌ای پهن و سپید است و وجود پیامبران، سخن خدا برای آفریده‌هاست:

تو از جان سخن‌گوی لطیف
 یکی نامه‌ی سپید و پهن و بازی
 قلم ساز از زبان خویش و بنویس
 برین نامه، مناقب یا مخاذی
 (دیوان، ۱۳۸۸: ۴۲۷)

اگر پرده‌ها و موانعی که پیش دل و دیده‌ی آدمی است با بهره‌گیری از آگاهی و بصیرت کنار زده شود، قادر به شنیدن گفته‌ها و نوشته‌های مکتوم آنان خواهد گشت و گام نهادن در این ساحت وجودی، مبانی تازه‌ای از علم را در سینه‌ی صاحبان فراست و بصیرت می‌گشاید و به تعبیر او، «سخن صنع» را در خواهند یافت:

جهان ای پسر نیست خامش ولیک
 به قول جهان تو نداری کمال
 (دیوان، ۱۳۸۸: ۲۵۱)

ناصر خسرو در قصیده‌ای با خلق تعابیر شاعرانه و تصاویر حاصل از لطیفه‌ی خیالی حس‌آمیزی، به زیبایی بیان می‌دارد که خود او از کسانی است که این نوا و سخن را نه از راه گوش، بلکه از طریق چشمِ دل شنیده است و به دیگران نیز سفارش می‌کند که در راه شنیدن این نوا تلاش کنند:

من قول جهان را به ره چشم شنودم
 نشگفت که بسیار بود قول مبصر
 قولی به قلم گوید، گویا به کتابت
 قولی به زبان گوید، مشروح و مفسر
 مر قول قلم را به ره چشمت بشنو
 مر قول زبان را به ره گوشت بنگر
 (دیوان، ۱۳۸۸: ۱۳۱)

این زبانهای خدایند ای پسر بودنیها زین زبانها چون کلام
 نشنود گفتارهاشان جز کسی کهش خرد بگشاد گوش دل، تمام
 (دیوان، ۱۳۸۸: ۳۶۳)

نکته‌ی ظریف و دقیقی که در این موضوع تازگی دارد و از ابداعات ذهن و تفکر خلاق ناصر خسرو حکایت می‌کند؛ توجه به این مورد است که در عهد و روزگار زندگی او، هنوز مقوله‌ای با عنوان «معرفت شهودی» در ادب پارسی مطرح نبوده و طرح این موضوع و «نوع ادبی» جدید که جهان بسان کتابی سخنگوست، در آثار ناصر خسرو موجب گشوده شدن راه و دریچه‌ای نو و تازه در مباحث نقد ادبی شده است و تمامی شاعران و سخنورانی که پس از وی از جاندار انگاری جهان و زبان‌آوری جمله‌ی مخلوقات و کائنات سخن گفته‌اند، همگی به نوعی تحت تأثیر این اندیشه‌ی ناصر خسرو قرار داشته‌اند.^۲

ج) آسمانی بودن سخن (شعر و شرع)

ناصر خسرو اولین شاعری است که شعر و هنر خود را هدیه‌ی آسمانی می‌داند؛ او بر این باور است که خداوند متعال، سخن و کلام را چراغی برای روشنایی بخشیدن به راه آدمی، ساخته و ازین روی باید سخن را در خدمت به کمال رسانیدن روح قرار داد و بدین خاطر، وی شعر و سخنش را وسیله‌ای ساخت برای بیان مسائل دینی و مذهبی، از این رو، وجود بارقه‌های دینی از ممیزه‌های آثارش شد. بدینسان بنیاد تازه‌ی دیگری در شعر پارسی بنا نهاد و آرائی را که در بردارنده‌ی مفاهیم نقد ادبی جدیدی بود، به ادبیات وارد کرد و تحوّل روحی، او را به تفکری رساند و در مسیری قرار داد که هیچ یک از سخنوران قبل از او تجربه نکرده بودند.

ناصر خسرو، صراحتاً در بسیاری از اشعارش، از برتری سخن دینی بر دیگر سخنان می‌گوید؛ در نظر او کلام غیر دینی پوچ و میان تهی است و آوا و صدایی بیش نیست:
 آن سخن باشد سخن نزدیک من کز دین بود آن سخن کز دین باشد چه باشد؟ هین و هان
 (دیوان، ۱۳۸۸: ۲۶۵)

سخن بی‌بهره از دین، بی‌ارزش است و آنچه به شعر اعتبار می‌بخشد در راستای دین بودن است و بس:

بی‌هنر دان نزد بی‌دین، هم قلم هم تیغ را چون نباشد دین، نباشد کلک و آهن را ثمن
 (دیوان، ۱۳۸۸: ۲۶۴)

انسان با سخن، می‌تواند در مسیر هدایت قرار گیرد و به کمال انسانی خود برسد:
سخن به منزلت مرکب است جان ترا برو توانی رفتن به سوی شهر هدی
(دیوان، ۱۳۸۸: ۴۶۹)

و هرگاه سخن به عنوان وسیله‌ای در خدمت رواج و تقویت دین قرار گیرد، رسیدن به بهشت را به ارمغان خواهد آورد:

شهره شود مرد، به شهره سخن شهره سخن، رهبر، زی جنت است
روی متاب از سخن خوب و علم کاین دو به دو سرای تو را بابت است
(دیوان، ۱۳۸۸: ۲۶۶)

ناصر خسرو یک جا با بهره از تمثیل ادریس، سخن را وسیله و نردبانی برای صعود و رسیدن به بهشت و کمال روح می‌داند و در دیگر جا، آن را ضمن تعبیر به راهنماینده‌ی روضه‌ی رضوان، وسیله‌ی سنجش دینداری نیز می‌نامد:

بنگر نیکو تو، از پی سخن، ادریس چون به مکان‌العلی رسید ز هامون
(دیوان، ۱۳۸۸: ۹)

و:

قول و عمل چیست؟ جز ترازوی دینی قول و عمل ورز و راست دار زبانه
راه نمایند سوی روضه‌ی رضوان گر بروی بر رهی در این دو میانه
(دیوان، ۱۳۸۸: ۳۸۳)

وی در راستای اعتقادات مذهبی خود (اسماعیلیه) که به دو وجه مختلف، یعنی ظاهرو باطن‌الفاظ و تأویل و تنزیل قرآن معتقدند، در هر چیزی، دو روی و دو سوی ظاهر و باطن می‌بیند؛ آنچه که اصل است، باطن و درون و آنچه که فرع، ظاهر می‌باشد و ازین رو وی همواره مخاطبان را به دریافت باطن مفاهیم فرا خوانده و رسیدن به کمال و مرتبه‌ی پیامبران را نیز با بهره از سخن توأمان با ایمان و دین و حکمت، امکان‌پذیر می‌داند:

به میدان حکمت بر اسب فصاحت مکن جز به تنزیل و تأویل، جولان
خرد را به ایمان و حکمت، پرور که فرزند خود را چنین گفت لقمان
چو جانت قوی شد به ایمان و حکمت بیاموزی آنکه زبانه‌های مرغان
بگویند با تو همان مرغان و موران که گفتند ازین پیشتر با سلیمان
(دیوان، ۱۳۸۸: ۸۵)

او به همین دلیل و بر مبنای جهت متعالی سخنش که رو به خرد، خدا و مردم دارد،

آثارش را برترین نوع شعر و سخن می‌داند که باعث از رونق افتادن سخنان دیگران شده است و آن را با قرآن و آیات آن، مقایسه می‌کند که خواندندش باعث فراری شدن دیوان خواهد شد:

حکمت دینی به سخنهای من شد چو به قطره سحری گل، طری
نگرد اندر سخن هر خسی هر که ببیند سخن ناصری
(دیوان، ۱۳۸۸: ۵۶)

و:

مرا دیوان، چو دُرُج دُرّ از آن است بخوان دیوان من بر جمع دیوان
که آیات قرآن و شعر حجت دل دیوان بسنبد همچو پیکان
(دیوان، ۱۳۸۸: ۱۰۹)

و به دیگر سخنوران نیز توصیه می‌کند که اگر می‌خواهند اشعارشان ارزشمند شود، دین و خرد را راهنمای خود سازند:

گر گوهر سخنت، همی باید از دین، چراغ کن، ز خرد، میتین^۳
(دیوان، ۱۳۸۸: ۸۹)

از دیگر دلایل روی آوردن وی به تغییر ماهیت سخن و شعر در راستای دین، این است که وی با استناد به دو حدیث شریف از حضرت رسول اکرم که فرموده است: «اوتیت جوامع الکلم»^۴ و «أنا أفصح العرب بیدانی من قُریش»^۵ ارزش کلام و سخن را بدان حد دانسته است که حتی پیامبر نیز به آن افتخار می‌کند:

فخرت به سخن باید، ازیرا که بدو کرد فخر، آنکه نماند از پس او ناقه‌ی عضبا
(دیوان، ۱۳۸۸: ۵)

وی همچنین حدیث: «إِنَّ لِلَّهِ كَنْزاً (کنوزاً) تَحْتَ الْعَرْشِ مَفَاتِيحُ السَّنَةِ الشُّعْرَاءِ»^۶ «راستی که خدای را زیر عرش، گنج‌هاست که کلید آن‌ها زبان سخنوران است.»^۷ دست‌مایه‌ی بیان اندیشه‌ی خود که همانا ریشه داشتن سخن نیکو و متعالی در شرع و نزد خداوند می‌باشد؛ قرار داده و سخن را کلیدی برای گشودن درهای گنج الهی و دینی و دسترسی به آن‌ها می‌داند:

کلید است ای پسر، نیکو سخن مر گنج حکمت را در این گنج بر تو، بی کلید گنج نگشاید
(دیوان، ۱۳۸۸: ۳۹)

او با طرح این اندیشه‌ی دینی که هدف از خلقت بشر، پرداختن به سیر و سلوک در راه دین و طاعت و عبادات الهی است؛ تن را به معدن و طاعت را به جواهر، مانند نموده، که با

سخن نیک و شرعی، این جواهر با ارزش، باید از معدن جسم، بیرون آید و برترین سخن نیز، کلامی است که در خدمت سپاه علم حقیقت - علم دین و شریعت - قرار گرفته باشد؛ آنگاه با تعبیراتی خاص خود، سخنور و سخن را چنین وصف می‌کند:

کان تو است این تن و طاعت، گهر گوهر بیرون کن از این تیره کان
در سپه علم حقیقت، ترا تیر، کلام است و زیانت، کمان
روز و شب از بحر سخن همچنین دُرّ همی جوی و همی برفشان
تا ز تو میراث بماند سخن چون بروی زی سفر جاودان
(دیوان، ۱۳۸۸: ۱۵)

وی قائل به قدرتی معنوی برای شعر است که همچون دم مسیحایی، می‌تواند زندگی بخش باشد:

گر به فسون زنده کرد مُرده، مسیحا جز سخن خوب، نیست سوی من افسون
(دیوان، ۱۳۸۸: ۹)

سخن را به دین مختص کردن، راهنمای رسیدن به سعادت ابدی برای سخنور آگاه خواهد بود:

سخن در ره دین، خردمند را سوی سعد، رهبرتر از مشتری است
(دیوان، ۱۳۸۸: ۱۱۰)

سحر حلال

دیگر دلیل و عاملی که ناصر خسرو در راستای انتخاب و معرفی مضمون دین برای سخن، بدان استناد کرده است، سخنی از پیامبر اکرم^(ص) در خصوص شعر است که فرموده‌اند: «انّ منّ البیان لسحراً» و این گفتار و اظهار نظر در خصوص شعر، باعث شد که شاعران، شهادتی در سخنوری به دست آورند و لباسی نو بر تن شعر بیوشانند و به عرضه‌ی متفاوتی از شعر و سخن پردازند. از جمله‌ی اولین سخنورانی که از این حدیث بهره گرفتند، می‌توان ناصر خسرو را نام برد که در راه ابداع نوع شعر و سخن دینی و شرعی با این تعبیر از شعر خود یاد می‌کند:

نام سخن‌های من از نثر و نظم چیست سوی دانا؟ سحر حلال
(دیوان، ۱۳۸۸: ۳۴۷)

چه چیزست؟ چیزی است این کز شرف رسولش لقب داد سحر حلال

(دیوان، ۱۳۸۸: ۲۵۰)

توصیفات سخن و شعر

یکی دیگر از ویژگی‌های تازه و نظریه‌های جدید ادبی که ذهن و اندیشه‌ی خلاق ناصر خسرو در ادبیات فارسی، ابداع و ارائه کرده است؛ نگرش تازه‌ی او به مقوله‌ی شعر، سخنوری و مفاهیمی است که در آثار منظوم و منثور ادبی بیان می‌شود. وی از آنجایی که سخن را یزدی و منتسب به باری می‌داند، به این نتیجه رسیده است که شاعر و سخنور، باید سخن و تمامی جلوه‌های آن را، اعم از شعر و نثر و گفتار، در خدمت تعلیم، آگاهی بخشی و آموزش آدمیان اختصاص دهد و در راهنمایی آنان برای رسیدن به مقامی معنوی، جایگاهی متعالی و رها ساختن روح و جان از تنگنا و عقبات دشوار زندگی مادی، تلاش کند. او در تمامی آثار منظوم و منثور خود به بیان و شرح این بینش تازه می‌پردازد و هدف اصلی سخن را همین تعلیم و آگاهی‌بخشی می‌داند. از این روی کمتر بیت، شعر و کتابی از او دیده می‌شود که این نکات در آن‌ها مطرح نشده باشد. برخی از توصیفات و تعاریف او از چگونگی شعر و سخن در پی خواهد آمد.

ناصر خسرو آن‌گونه که پیشتر گفته شد از تعبیر «سحر حلال»، تأثیر گرفته و شاعر را ساحر می‌داند و ازین روی، سخنور متعهد در نظر او، کسی است که از این قدرت جادویی، در راه درست استفاده کند و با افسون کلام نیکو، بیماری جان و روح آدمی را درمان کند:

فسونگر به گفتار نیکو، همی برون آرد از دردمندان، سقم
(دیوان، ۱۳۸۸: ۶۳)

در قصیده‌ای دیگر می‌گوید، انسان آگاه بر سخن، همچون جنگجویی است که حمله و غیرت و نیرویش به سلاح سخن، بستگی دارد، برهان کلامش مانند ضربت شمشیر، مؤثر و سؤال و جوابش، چون سپر، مدافع او می‌باشد؛ زبان مرد سخندان، کمان و سخنش، تیر و زخم ناشی از ضربت سخنش نیز بسیار کاری‌تر از ضربه‌ی شمشیر است، بدیهی است که مبارزه در چنین میدانی، بسی دشوار است:

مرد سخن یافته را در سخن	حمله و هم حمیت و هم قوت است
حجت و برهانش و سؤالش و جواب	ضربت و تیغ و سپر و حربت است
قول تو تیرست و زبانت، کمان	گرت بدین حرب، بدل رغبت است
هر که به تیر سخنت، خسته شد	خستگی ناخوش و بی حیل است

(دیوان، ۱۳۸۸: ۲۶۶)

در جایی دیگر، از سخنور با تعبیر درخت بارور و تشبیه گفتار و کردار او به برگ و بار یاد می‌کند که این ثمر می‌تواند دیگران را از خطر گمراهی برهاند:

تو خار توانی که بر نیاری ای شه‌ره و دانا، درخت گویا
گفتار تو بارست و کار، برگ است که شنود چنین بار و برگ زیبا؟
در زیر بر و برگ تو گریزد گمراه ز سرمای جهل و گرما
(دیوان: ۱۳۸۸، ۴۰۵)

در نظر او سخن می‌تواند همچو کیمیا، مس وجود آدمی را به زر بدل ساخته و به سعادت رساند:

که کیمیای سعادت در این جهان، سخن است بزرجمهر چنین گفته بود با کسری
(دیوان، ۱۳۸۸: ۴۶۹)

تنها راه تمایز میان انسان‌ها و معیاری برای نمودن ارزشمندی و بی‌ارزشی آنان نیز، سخن آنان است:

جز به راه سخن چه دانم من که حقیری تو یا بزرگ و خطیر؟
سخن با خطر، تواند کرد خطری مرد را جدا از حقیر
(دیوان، ۱۳۸۸: ۱۹۸)

آن‌گونه کلامی که یاد شد به گلی هم‌راه با طراوت می‌ماند:

گلی جز سخن دید هرگز کسی که بی آب و بی نم همیشه طری است؟
(دیوان، ۱۳۸۸: ۱۱۰)

ناصر خسرو در قصیده‌ای نیز با مطلع:

این زرد تن لاغر گل خوار سیه سار زردست و نزار ست و چنین باشد گل خوار
(دیوان، ۱۳۸۸: ۱۶۴)

ضمن توصیف معما گونه‌ای از قلم، سخن را نیز معرفی کرده و می‌گوید: حاصل قلم که سخن می‌باشد، خلاف رنگ زرد آن، سیاه است، در حالی که گفتار انسان سیاه نیست. قلم فقط زمانی حرف می‌زند که در حال حرکت باشد و این بهترین نمونه برای هماهنگی گفتار و کردار اوست. با حرکت قلم و ثبت سخنان او، دانا به خرد گوینده پی می‌برد. همچنین سخن بسان تیری است که هرچه راست‌تر باشد به هدف نشستن آن، مطمئن‌تر خواهد بود. سخن قلم، اعتراف انسان به رازهای درونی آنان است و چون در دست عاقل قرار گیرد، از حکمت خبر می‌دهد، در دست سبک مغز، به بیهوده گویی می‌پردازد و در دست سخندان

ماهر، همچون درختی پر بار است، دیبای بافته شده به دست قلم، تار و پودی از سخن و نقش و نگاری از معنی دارد:

هرچند که زرد است، سخنهای سیاه است	گرچه سخن خلق، سیه نیست به گفتار
گنگ است چو شد مانده و گویا، چو روان گشت	زیرا که جدا نیست ز گفتارش، رفتار
مرغی که چو در دست تو جنبید، ببیند	در جنبش او عقل ترا، مردم هشیار
تیری است که در رفتن، سوفاش به پیش است	هرچند که هر تیر، سپس دارد سوفا
اقرار تو باشد سخنش گرچه روا نیست	در دین که کسی از کس دیگر کند اقرار
در دست خردمند همه، حکمت گوید	جز ژاژ نخاید همه در دست سبکسار
در دست سخن پیشه، یکی شهره درختی ست	بی بار ز دیدار، همی ریزد ازو بار
دیبای منقش به تو بافند و لیکن	معنیش بود نقش و سخن، بود و سخن، تار

(دیوان، ۱۳۸۸: ۱۶۴)

تنها با پوشاندن جامه‌ای از تار و پودِ عقل بر تن سخن، جان آدمی، زیبایی می‌یابد؛ نیکویی و زیبایی هر شخص به سخنانش وابسته است:

اگر دیبه جان همی بایدت	خرد، تار و پودِ سخن، هوش کن
------------------------	-----------------------------

(دیوان، ۱۳۸۸: ۵۲۲)

نیکو به سخن شو، نه بدین صورت ازیراک	والا به سخن گردد مردم، نه به بالا
-------------------------------------	-----------------------------------

(دیوان، ۱۳۸۸: ۵)

زیبایی سخن هم، در راستی و درستی آن است:

چون راست بود، خوب نماید سخن	در خوب جامه، خوب شود آگنش
-----------------------------	---------------------------

(دیوان، ۱۳۸۸: ۴۴۱)

و فقط سخنی قابل پذیرش است که با محک خرد، سنجیده شده باشد:

نرانم بر زبان جز این سخن را	که بر معیار عقل آید معیر
-----------------------------	--------------------------

(دیوان، ۱۳۸۸: ۵۳۵)

سخنور باید بکوشد که تنها، سخنان سنجیده بر زبان آرد:

مستان سخن، مگر که همه سخته	زیرا سخن، زر است و خرد، شاهین
----------------------------	-------------------------------

(دیوان، ۱۳۸۸: ۸۹)

و از آوردن سخنان دروغ -چه در قالب مدح و چه توصیف- بپرهیزد:

مشنو دروغ تا نشوی خوار از انک	چون سیم قلب، قلب بود خازنش
-------------------------------	----------------------------

(دیوان، ۱۳۸۸: ۴۴)

چون راست بود سنگ با ترازو جز راست نگوید سخن، زبانه
(دیوان، ۱۳۸۸: ۲۲۹)

زیرا که ذکر سخن دروغ، فرجامی جز بد نامی نخواهد داشت:

برادرند به یک جا، دروغ و رسوایی جدا ندید مرین را ازان، هگرز کسی
دروغ سوی هنرپیشگان، روا نشود و گر چه روی و ریا را همی کند اری
دروغ گوی به آخر، نکال و شهره شود چنانکه سوی خردمند، شهره شود مانی
(دیوان: ۱۳۸۸: ۸۸، ۴۶۹)

تفاوت دانا و نادان نیز با سخن زیبا و سنجیده آشکار می‌شود، بر سخنور واجب است بداند که سخن، هم می‌تواند نافع و هم، بیهوده و مضر باشد، سخن نافع و خوب چون آواز بلبل، دلنشین و گفتار مضر و بد، همانند صدای زاغ، ناپسند می‌باشند:

آن چه دانا گوید آن را، لفظ و معنی، تار و پود و آن چه نادان گوید آن را، هیچ پود و تار نیست
(دیوان، ۱۳۸۸: ۳۱۲)

بهری ز سخن چو نوش، پر نفع‌ست بهری زهرست، نا خوش و قاتل
آن را که چو نوش، نام، حق آمد آن را که چو زهر، نام او، باطل
(دیوان، ۱۳۸۸: ۲۷۰)

به بانگ خوش، گرمی شد سوی مردم، هزار آوا وزان خوارست زاغ ایدون که خوش و خوب نسراید
(دیوان، ۱۳۸۸: ۳۹)

در صورت نگفتن سخنانی با خصایص فوق، سکوت و خاموشی برای سخنور از کلام بیهوده گفتن، بسیار بهتر است:

خامشی از کلام بیهوده به در زبور است این سخن مستور
(دیوان، ۱۳۸۸: ۷۷)

دیگر لازمه‌ی سخنوری، پرهیز از کلام غیر مستدل و بدون منطق، می‌باشد زیرا رکن اصلی سخن و لازمه‌ی آن، برهان است و حجت:

بی برهان دعوی به سوی خردمند مانده‌ی مرغی است که او را نبود پیر
با بانگ یکی باشد، بی‌معنی گفتار بی‌بوی یکی باشد، خاکستر و عنبر
(دیوان، ۱۳۸۸: ۱۳۳)

دانش و علم از دیگر ملزومات سخنوری و شاعری است:

از خاطر پُر علم، سخن ناید جز خوب از پاک سبب، پاک برون آید آغار
(دیوان، ۱۳۸۸: ۳۷۷)

سخن به علم بگوییم تا ز یک دیگر جدا شویم که ما هر دو اهل گفتاریم

(دیوان، ۱۳۸۸: ۷۰)

سخن را به نم کن به دانش که خاک
 سخن را به میزان دانش بسنج

(دیوان، ۱۳۸۸: ۶۲)

گفتار و کردار سخنور نیز، نباید با هم متضاد باشند:

چرا گر خداوندِ قولی و فعل
 پری باشی از قول و دیو از فعال

(دیوان، ۱۳۸۸: ۲۵۲)

در قصیده‌ای دیگر سخن را با تعبیراتی این چنینی، به تصویر می‌کشد:

- سخن، فرستاده‌ای است از جانب دل و جان برای عقل، تا پیام آور درون مایه‌های شخصیتی افراد باشد، همراهی خرد با سخن، منجر به ایجاد سخنان معنا دار می‌گردد، سخن دارای دو صفت متضادِ نوش و نیش، درد و درمان، راست و دروغ، روشن و مبهم، می‌باشد، همچون کیمیایی است، انسان، خدای کلام به شمار می‌آید، چرا که به وجود آورنده‌ی آن است و همین سخن، در دنیا، حاجب در گاه دل آدمی است و به قیامت، در تعیین سرنوشت نهایی او، اثرگذار:

سخن، رسولِ دل و جان تست، اگر خو ب است
 به هم شود به زبان برت، لفظ با معنی
 تفاوتست بسی در سخن کزو به مثل
 چو هوشیار گزاردش، راحت و داروست
 یکی سخن که بود راست، راست چون تیرست
 چو برق، روشن و خوبست در سخن، معنی
 تمیز و فکرت و عقل است، کیمیای سخن
 زبان و کام، سخن را دو آلت اند از اصل
 ترا محلّ خدایست در سخن که همی
 ز بهر حاضر اکتون، زیانت، حاجب توست
 دل تو زانکه سخن ماند خواهدت، شادست

خبر دهد عقلا را که جانت محترم است
 اگر جان سخن گوی با خرد به هم است
 یکی مبارک نوش و یکی کشنده سم است
 چو مارسای بکاردش، شدت و الم است
 دگر سخن که دروغ است، پُر ز ثمر و خم است
 برون ز معنی، دیگر بخار و تار و تم است
 چو کیمیا نبود، اصل او ز باد و دم است
 چنانکه آلت دستان، لحن زیر و بم است
 به تو وجود پذیرد سخن که در عدم است
 ز بهر غایب فردا، رسول تو، قلم است
 دل کسی که درم ماند خواهدش، دژم است

(دیوان، ۱۳۸۸: ۴۰۸)

سخنان خردبار و حکیمانه

از نظرات در خورِ توجه ناصر خسرو، تأکید او بر آوردن سخن حکیمانه و مفاهیم حکمی در سخن می‌باشد، او در توصیه‌های خود به سخنوران، کلام حکیمانه را با ارزش می‌شمارد و با تعبیرات گوناگونی به توصیف آن می‌پردازد. معتقد است که چنین سخنی با خرد و دانایی

همراه است و حتی حکمت، پرورش دهنده‌ی عقل آدمی نیز هست.

مر شاخ خرد را سخن حکمت، برگ است دربای سخن را سخن پند، بخار است

(دیوان، ۱۳۸۸: ۱۸۷)

وز ابر زبان، سرشک حکمت را بر کشت هُش و خرد، فرو بارد

(دیوان، ۱۳۸۸: ۲۵۳)

همراهی اندیشه، عقل و حکمت با سخن، به وجود آورنده‌ی بهترین نوع کلام است،

سخنی که دارنده‌ی والاترین جایگاه و در بردارنده‌ی مقام مهمی است.

سخن حکمتی ای حجت، زر خردست به آتش فکرت جز زرخرد را مگداز

(دیوان، ۱۳۸۸: ۱۱۴)

استوارترین و قابل اطمینان ترین سخن، نوع حکیمانه‌ی آن است.

سخن، حکمتی و خوب، چنین باید صعب و بایسته و در بافته چون آهن

(دیوان، ۱۳۸۸: ۳۷)

شایسته است که انسان برخوردار از حکمت، آن را به دیگران انتقال دهد و با این کار

دیگران را از فایده‌ی چنین کلامی بهره‌مند سازد.

گر گل حکمت بر جان تو بشکفتی مر ترا باغ بهاری چه به کارستی؟

مجلسست، بستانستی و رفیقان را از درخت سخن، خوب ثمارستی

(دیوان، ۱۳۸۸: ۳۲۶)

چون شد آستن به حکمت ها، زبان مرد علم تیغ باید تا بیارد زادن آستن، سخن

(دیوان، ۱۳۸۸: ۲۶۴)

اما در شناخت و تشخیص این نوع سخن، نباید دچار اشتباه و خطا شویم، بکارگیری علم

و آگاهی، برای تشخیص این نوع سخن، ضروری به نظر می‌رسد.

نه هر سخنی حکمت است بر نام، چو مردم دینار بود هر که بود نامش دینار؟

(دیوان، ۱۳۸۸: ۳۲۶)

سخن، میزان خرد افراد را آشکار می‌کند:

زیر سختت، عقل، پنهان عقل ست عروس و قول، چادر

(دیوان، ۱۳۸۸: ۹۳)

کلام، فرزند خرد است و وظیفه‌ی پروراندن صحیح آن را نیز به عهده دارد و برای

جلوگیری از وارد شدن زیان به روح و جان، دقت در پرورش درست گفتار، ضروری است:

گفتار به عقل است، کرا عقل ندادند مر گاو و خر و اشتر و دیگر حیوان را

مردم که سخن گوید زانست که دارد عقلی که پدید آرد برهان و بیان را
 پس بچه‌ی عقل آمد گفتار و نزیبید که بچه‌ی عقل تو، زیان دارد جان را
 (دیوان، ۱۳۸۸: ۵۴۵)

وقتی پایه‌های سخنی، اندیشه و خرد، باشد، ارزش بر زبان آوردن را دارد و به دلیل منطقی و مستدل بودن، یاریگر گوینده در رسیدن به هدف و مقصودش خواهد بود:

خرد را عنان ساز و اندیشه را زمین بر اسب زبان، اندر این پهن میدان
 (دیوان، ۱۳۸۸: ۸۳)

به حکمت چون شد آبادان دلت، نیکو سخن گشتی که جز ویران سخن ناید برون از خاطر ویران
 (دیوان، ۱۳۸۸: ۲۹۲)

اشعار اجتماعی

یکی دیگر از ویژگی‌های اختصاصی و یا به تعبیری دیگر، شاخص‌ترین ویژگی سخن ناصر خسرو، ابداع و آغاز گونه‌ای دیگر از انواع ادبی در روزگار خود بود که تا بدان روز در اندیشه‌ی هیچ کسی خطور نکرده بود. این نوع ادبی تازه که توسط ناصر خسرو ابداع شد و رواج یافت و از آن با تعبیر «اشعار اجتماعی» یاد می‌شود، مبتنی بر این اصل است که چون سخن، ریشه‌ای متعالی دارد و امری است ایزدی و وسیله‌ی تکامل یافتن روح و سببی در صعود جان آدمی برای رسیدن به کمال، نباید با آن، معانی و مفاهیم سخیف و مبتذل و دروغینی، چون ستایش ممدوح یا توصیف معشوق و... بیان گردد، شعر و سخن را نباید به جهان پست و خاکی، تمایلات و تعلقات آن و تلاش برای دنیا طلبی اختصاص داد:

صفت چند گویی به شمشاد و لاله رخ چون مه و زلفک عنبری را
 به علم و به گوهر کنی مدحت آن را که مایه‌ست مر جهل و بد گوهری را
 به نظم اندر آری دروغی، طمع را دروغ است سرمایه مر کافری را
 (دیوان، ۱۳۸۸: ۱۴۳)

در اندیشه‌ی او، سخنی که نردبان ترقی روح است، باید در راه بهینه‌سازی شرایط اجتماعی به کار گرفته شود؛ هر سخنوری که سخن خود را در خدمت بیان این مفاهیم و آگاهی دادن از مسائل اجتماعی به کار نگیرد، از درک مفهوم واقعی شعر و شاعری، عاجز بوده و هنرمند سخن‌فروش لقب خواهد داشت.

در واقع اگر آنچه را که او از روی ایمان و در بیان عقایدش، گاه با مبالغه و به شکل

تعریف و ستایش خود یا برخی افراد خاص، سروده است از جمله‌ی مفاخرات و مدایح به شمار نیاوریم، می‌توان گفت؛ تمام آثار وی وسیله‌ی بیان دردهای مشترک جوامع بشری و بیداری بخشیدن به مردم بوده است و به یقین می‌توان ادعا کرد که ناصر خسرو، نخستین سخنوری است که این نوع بینش و نگرش را به شعر و ادب وارد کرده و باعث تغییر مسیر شعر و سخن شده است.

این نوع ادبی با رویکرد اجتماعی در جای جای دیوان ناصر خسرو به اشکال مختلفی جلوه می‌کند؛ از جمله اینکه وی در مواردی، گروه‌ها و طبقات مختلف جامعه را که تعهد اخلاقی و شغلی خود را به دست فراموشی سپرده‌اند، به باد سرزنش می‌گیرد و از آنان می‌خواهد؛ اگر قادر به ایفای وظیفه‌ی اجتماعی و اخلاقی خویش نیستند؛ این پیشه‌ها را رها کرده و با اعمال ضد رسالت شغلیشان، موجبات بی‌آبرویی و بدنامی همکاران و همفکران خود را فراهم نکنند، یک گروه از جماعت مذمت شده، سخنورانی هستند که به دلیل عدم درک منزلت شعر و سخن و به طمع مال و مقام مادی، مقام سخن را با بدترین نوع الفاظ و معانی، تنزل داده و کاسبکارانه، شعر و الامقام را در پای نالایقان می‌ریزند و آن را در مقابل بهایی نازل، می‌فروشند و با این کار، ضربه‌ای مهلک بر پیکر سخن وارد می‌آورند. به همین خاطر، ناصر خسرو، تازیانه‌ی اشعار پر صلابت خود را بر سر شاعران طماع فرو کوفته و می‌گوید:

ای شعر فروشان خراسان، بشناسید این ژرف سخن‌های مرا، گر شعرائید
بر حکمت میری ز چه یابید، چو از حرص فتنه‌ی غزل و عاشق مدح امرائید

(دیوان، ۱۳۸۸: ۴۴۷)

سوی تو ضحاک بد هنر، ز طمع بهتر و عادل تر از فریدون شد

(دیوان، ۱۳۸۸: ۷۹)

از دیگر جماعت مذمت شده در اشعار ناصر خسرو، نویسندگانی هستند که تعهد اخلاقی و وظیفه‌ی خطیر خود را فراموش کرده و آثارشان را قربانی حرص و آز کرده‌اند و با سطحی‌نگری و گزافه‌گویی، از ارزش و مقام سخن، کاسته‌اند:

نگر نشمیری ای برادر، گزافه به دانش دبیری و نه شاعری را

(دیوان، ۱۳۸۸: ۱۴۳)

فقیهان و عالمان دینی ریاکار، گروه و افرادی دیگرند که ناصر خسرو، به صراحت، آنان را

به باد سرزنش می‌گیرد:

غره مشو بدان که کس گوید بهمان، فقیه بلخ و بخارا شد
 زیرا که علم دینی، پنهان شد چون کار دین و علم، به غوغا شد
 (دیوان، ۱۳۸۸: ۳۴۰)

انتقاد از طبقه‌ی اجتماعی فقها و قضّاتی که شغل حسّاس خود را با عمل ناپسند رشوه‌گیری، آلوده کرده و مورد اعتراض و انتقاد قرار گرفته‌اند، چگونگی چارچوب تفکر و اندیشه‌ی ناصر خسرو را در این «نوع ادبی» به درستی نمایان و معلوم می‌کند، در این تفکر، شاعران و سخنوران متعهد و منتقد مسائل اجتماعی، باید تمامی پدیده‌ها و همه‌ی طبقات جامعه را با نگاهی تیزبینانه زیر نظر داشته و اگر انحراف و اشتباهی را از آنان دیدند، با بیانی صریح و بی‌پروا از آن یاد کنند:

چون حکم فقیهان نبود جز که به رشوت بی رشوت، هر یک ز شما خود فقها ئید...
 ای حیلست‌سازان جهلای علما، نام کز حیل، مری ابلیس را وزرا ئید
 چون خصم، سر کیسه‌ی رشوت بگشاید در وقت، شما بند شریعت بگشائید
 (دیوان، ۱۳۸۸: ۴۴۷)

به همین خاطر، در روزگاری که پایه و اساس سخن و شعر، بر اغراق در تملّق و ستایش، جهت دریافت نان پاره‌ای و گاه صلات و نعماتی گزاف، بنیان نهاده شده بود، شعر وی اما بر اصل اجتماعی بنا شده و نقد و اعتراض و آگاهی‌بخشی، رسالتش و گرایش خاص و ژرف به مردم، شاخصه‌ی شعرش بود:

به مُلک ترک چرا غره‌اید؟ یاد کنید جلال و عزّت محمود زاولستان را
 کجاست آنکه فریغونیان زهیبت او ز دست خویش بدادند، گوزگانان را
 چو هند را به سمّ اسب ترک، ویران کرد به پای پیلان بسپرد، خاک ختلان را
 فریفته شده می‌گشت در جهان و بلی چنو فریفته بود این جهان، فراوان را
 شما فریفتگان، پیش او همی گفتید هزار سال فزون باد عمر، سلطان را
 (دیوان، ۱۳۸۸: ۱۱۷)

دل نگرانی نا صرخسرو از اینکه ادب و دانش، منزلت خود را از دست داده و دستاویز تزویرگران شده، تمامی ندارد و دائماً با تعبیرات گوناگونی، از به خطر افتادن علم و ادب و فراموش شدن هدفی اصلی آن، اظهار ناراحتی کرده و ضمن گله و شکایت، به بیان حقایق اوضاع اجتماعی زمان خود، می‌پردازد و از بی‌اعتباری دین و علم، ارجمندی نادانان و آلودگی ادب و هنر به ریاکاری، می‌گوید:

چاکرِ نان پاره گشت، فضل و ادب علم به مکر و زرق، معجون شد
 زهد و عدالت، سفال گشت و حجر جهل و سفه، زرّ و درّ مکنون شد
 (دیوان، ۱۳۸۸: ۷۸)

لازم است بدانیم که نظریات نقد ادبی امروز در باب نقد اجتماعی مبتنی بر این اصول می باشد که:

- ۱) رسالت شاعر و سخنور در این نهفته است که سخنانش را در خدمت مردم و آگاهی رسانی و بیداری و بیان مسائل و مشکلات اجتماعی قرار دهد.
- ۲) شعر و سخن و زیستنش مثل هم باشد و در کاخ ننشیند و از کوخ بسراید.
- ۳) بداند که از مشکلات اجتماعی سخن گفتن، باعث ایجاد سختی‌های متعددی برای سخنور می شود.

با نگاهی به اشعار اجتماعی ناصر خسرو و چگونگی زندگی وی، مشخص می شود که وی بسیار پیش از آنکه علمای فن نقد ادبی، ازین نکات سخن بگویند، به درک این مسائل نا ئل شده و با همین ادراک است که شعر اجتماعی و انتقادی را بنا نهاد و با لوا قع، باید لقبی دیگر نیز به القاب وی ا ضافه کرد و او را «پدر شعر اجتماعی و انتقادی» خواند. همچنین وی را « نخستین سخنوری دانست که شعر و سخن و زندگی، عین هم بوده و متفاوت نیستند.» ضمن آنکه باز هم باید وصف «اولین» را برای او در اندیشه و زندگانی سختی که سپری کرده است به کار برد و گفت: « ناصر خسرو نخستین کسی است که با درک عمیق از جریان و نهضتی که به راه انداخت، به خوبی می دانست سخن گفتن از حق مردم و عدالت و بیان مشکلات و مصائب جامعه که مستبانه، صاحبان قدرت و عاملان حکومت هستند، بسیار خطرناک است و می تواند به زندانی شدن یا آوارگی سخنور بینجامد» و حتی باعث گردد:

من به یمگان در، به زندانم از این دیوانگان عالم السّری تو فریاد از تو خواهیم، آی ربّ
 اندرین زندان سنگین چون بماندم بی زوار از که جویم جز که از فضل، رهائش را سبب؟
 جمله گشته ستند بیزار و نفور از صحبتیم هم زبان و هم نشین و هم زمین و هم نسب
 کس نخواند نامه ی من، کس نگوید نام من جاهل از تقصیر خویش و عالم از بیم شغب
 (دیوان، ۱۳۸۸: ۹۶)

تا جایی که باده فروش در آسایش و امن می ماند، اما سخنور اجتماعی گوی و معتقد به

ایزد:

می فروش اندر خرابات، ایمن است امروز و من پیش محراب اندرم با ترس و با بیم و با هرب
(دیوان، ۱۳۸۸: ۹۷)

نتیجه

نتایج حاصل از این پژوهش، به شرح زیر می‌باشد:

(۱) باید دانست از آغاز ادبیات فارسی دری و سرودن شعر با رودکی، پدر شعر فارسی، بن مایه‌های اصلی و زیر بنایی نقد ادبی در آثار منظوم و منثور سخنوران ایرانی، به اشکال گوناگون، دیده می‌شود. نظرات آنان در باب ماهیت شعر و اغراض و فنون آن، یکی از انواع نقد است. در این میان، ناصر خسرو، با طرح اندیشه‌های بسیار بکر خود در باره‌ی سخن و سخنوری، به گشودن مسیری جدید در مباحث نقد ادبی، اقدام نمود و با این کار خط بطلانی بر باور آنانی کشید که اعتقادی به وجود پیشینه‌ی نقد در ایران نداشتند و آن را تقلیدی از اروپاییان می‌دانستند.

(۲) ناصر خسرو، دریچه‌ای فراروی دیدگان دیگر شعرا و سخنوران، باز کرد که بیاموزند تا گستره‌ی نگاهشان را به عناصر جزئی و بی ارزش مادی، محدود نسازند و با قلم توانای سخن، دین، اجتماع، اخلاق و در یک کلام، کمال مطلق انسانی را به تصویر در آورند. او به وجود آورنده‌ی تغییرات عمده‌ای در باور مردم، نسبت به شعر و شاعری گردید و با تازیان‌های سخنان پر صلابت خویش، رسالت متعهدانه‌ی سخنوران را به آنان یادآور شد.

(۳) رساندن سخن به آسمان و ارتباط دادن آن با خدا، اندیشه‌ای بسیار نو بود که پیش از او هیچ اندیشمندی به آن نپرداخته بود. طرح اثبات جایگاه والای سخن، زمینه‌ی هدایت سخنوران، به سمت و سویی را فراهم آورد که در آن به شدت با گزافه‌گویی، مبارزه شد و این را می‌توان مدیون ناصر خسرو دانست.

(۴) ناصر خسرو، اولین شاعری بود که به طور جدی به مبحث دین در آثار خود روی آورد و در این خصوص، مبتکر پایه‌ریزی طرحی جدید و اندیشه‌ای نو در شعر فارسی گردید و خود نیز تمامی اشعارش را حول محور دین، اخلاق و اجتماع، قرار داد.

(۵) حائز اهمیت است که بدانیم اندیشه‌های بسیار بکر این شاعر، آنچنان جذاب و اثر گذار بود که سخنوران بزرگی همچون: سنایی، نظامی، عطار و مولوی، ادامه‌دهندگان تفکرات ناب این شاعر متعهد شده‌اند.

۶) طرح معرفت شهودی از جانب این شاعر حکیم - که در زمان شاعر و قبل از او اثری از آن دیده نمی‌شد - آنچنان از جذابیت و معانی عمیقی، برخوردار بوده است که تقریباً همه‌ی اندیشمندان پس از او، به اشکال گوناگون، از ناطق و جاندار بودن هستی و کائنات سخن گفته‌اند.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- که در پاره‌ای از موارد، نشئت گرفته از اندیشه‌ی اسماعیلیان است.
- ۲- این نوع ادبی تازه که اثبات نوعی یگانگی در جهان هستی از طریق سخن است و ناصر خسرو را باید «پدر این نوع جدید لقب داد»، در ادبیات فارسی رواج یافته است و می‌توان به یقین نتیجه گرفت که ادب فارسی و سخنوران نام‌آوری همچون: نظامی، سنایی، عطار و مولوی و بسیاری دیگر از گویندگانی که از ناطق بودن جهان هستی و ملازمات و اشیای آن سخن گفته‌اند، همگی متأثر از این نگاه و اندیشه‌اند، خود به تنهایی، شایان تحقیقی جداگانه و مفصل است.
- ۳- میتین: کلنگی که سنگ تراشان بدان سنگ تراشند. (برهان) - مهدی محقق: ۱۳۶۸، ۲۶۶
- ۴- از شرح مشکلات دیوان ناصر خسرو احمد ادیب پیشاوری، ص ۶۷
- ۵- سفیته‌البحار، ذیل «فصح»
- ۶- (تعلیقات حدیقه‌الحقیقه: ۱۳۴۴، ۷۵ و گزارش دشواری‌های دیوان خاقانی: ۱۳۸۰، ۴۷)

منابع

- ۱- ادیب پیشاوری، احمد، شرح مشکلات دیوان ناصر خسرو، به اهتمام جمشید سروشیار، اصفهان، انتشارات سهروردی، ۱۳۶۳، اول.
- ۲- برتلس، آ، ناصر خسرو و اسماعیلیان، ترجمه‌ی یحیی آرین‌پور، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶، اول.
- ۳- دفتری، فرهاد، سنت‌های عقلانی در اسلام، ترجمه‌ی فریدون بدره‌ای، انتشارات فروزان

روز، ۱۳۸۰، اول.

۴- دیوان اشعار حکیم ناصر خسرو قبادیانی، تصحیح مجتبی مینوی- مهدی محقق، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۸، ششم.

۵- محقق، مهدی، تحلیل اشعار ناصر خسرو، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۸، پنجم.

۶- ناصر خسرو، جامع الحکمتین، تصحیح هانری کوربن و محمد معین، انتشارات طهوری، ۱۳۶۳، اول.

۷- ناصر خسرو، گشایش و رهایش، تصحیح سعید نفیسی، انتشارات جامی، ۱۳۶۳، دوم.

۸- ناصر خسرو، روشنایی‌نامه، تصحیح تحسین بازیچی و بهمن حمیدی، انتشارات قومس، ۱۳۷۳، اول.

